



مؤسسة انتشارات نگاه

ژيژک و الهييات

آدام کوتسکو

ترجمه علی قاسمی





سرشناسه	کاتسکو، آدام Kotsko, Adam
عنوان و نام پدیدآور	ژیزک و الهیات/ آدام کوتسکو؛ علی قاسمی
مشخصات نشر	تهران: انتشارات نگاه، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۸۳ ص:؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۲۸۹-۸
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Zizek and theology, 2008.
موضوع	مسیحیت - فلسفه Christianity -- Philosophy
موضوع	ژیزک، اسلاوی، ۱۹۴۹ - م.
موضوع	Zizek, Slavoj
شناسه افزوده	قاسمی برفی، علی، ۱۳۶۸-، مترجم
رده بندی کنگره	BR100
رده بندی دیویی	۲۳۰/۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۸۷۹۱۳۳

ژيٽڪ و الهيات

آدام ڪوٽسڪو

علي قاسمي



مؤسسہ انتشارات نگاہ

تأسيس: ۱۳۵۲

ژيژک و الهيات

آدام کوتسکو

علی قاسمی

ویراستار: پروین حیدری

نمونه خوان: مجید حسینی امینه

صفحه آرا: رقیه سهراب پور

چاپ اول: آذر ۱۴۰۱ - شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ: گیلان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۲۸۹-۸

قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان



مؤسسه انتشارات نگاه

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

فروشگاه: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰

تماس: ۸۴۹۰۱۳۸-۸۴۹۰۱۹۵

negahpub1@gmail.com

● www.negahpub.com ● negahpub ● newsnegahpub

فهرست

۷.....	مقدمه مترجم.....
۸.....	سپاسگزاری.....
۱۱.....	مقدمه: یک الهیات ماتریالیستی؟.....
۱۵.....	رویکرد این کتاب.....
۲۳.....	هگل.....
۳۰.....	لکان.....
۳۶.....	مارکس.....
۳۹.....	فصل اول: نقد ایدئولوژی.....
۴۳.....	ایدئولوژی در عمل.....
۵۱.....	چالش کلیبی مسلکی.....
۵۴.....	ایدئولوژی و دیگری بزرگ.....
۶۰.....	مانع امر واقعی.....
۶۶.....	مهار کیف.....
۷۱.....	لیبرال دموکراسی و ملی گرایی.....
۸۰.....	فصل دوم: سوپرکتیویته و اخلاقیات.....

۸۴ امر واقعی به مثابه تفاوت جنسی
۹۲ میانجی محوشونده
۹۹ فانزری و دیگری بزرگ
۱۰۷ تشخیص بالینی اخلاقیات
۱۱۵ درمان
۱۲۲ فصل سوم: تجربه مسیحی
۱۲۶ پیش‌آگهی دادن از چرخش الهیاتی
۱۳۲ یک سیاست حقیقت
۱۴۱ حکم‌فرمایی انحراف
۱۴۸ ایوب و یهودیت
۱۵۴ صلیب و جماعت
۱۵۹ عشق فراسوی شریعت
۱۶۶ فصل چهارم: ماتریالیسم دیالکتیکی، یا فلسفه آزادی
۱۷۰ ماتریالیسم دیالکتیکی چیست؟
۱۷۸ خودآگاهی به مثابه اتصال کوتاه
۱۸۷ حیوان ناسازگار
۱۹۴ ماتریالیسم الهیاتی
۲۰۱ سیاست امتناع، یا انتظار در روح القدس
۲۱۰ فصل پنجم: واکنش‌های الهیاتی
۲۱۲ سیاهه‌ای از مضامین الهیاتی:
۲۱۷ واکنش‌های برآمده از سوی راست‌گیشی رادیکال:
۲۲۳ دیگر واکنش‌های الهیاتی:
۲۲۹ «روش همبستگی» ژیریک
۲۳۵ ژیریک و سنت
۲۴۲ مسیحیت بدون دین و مرگ خدا
۲۵۳ یادداشت‌ها

مقدمه مترجم

انتشار آثار ژیزک و کتاب‌هایی که درباره او نوشته شده، همواره با استقبال خوبی همراه بوده است. گویی ژیزک به مذاق فارسی‌زبان خوش نشسته. اما خواننده محترم باید در نظر داشته باشد که مقهور او نشود، به خصوص «رویکرد خداناباور و غیراخلاقی او نادرست و با نقدهای جدی روبه‌روست. اثر حاضر می‌تواند زمینه خوبی برای نقد دیدگاه‌های او فراهم آورد». امیدواریم با این کتاب زمینه خوبی برای این مهم فراهم شود.

سپاسگزاری

مایلم از تد جنینگز^۱ تشکر کنم، اولین بار هم او بود که مرا به عهده دار شدن این پروژه تشویق کرد و پیش نویس های متعددی از این متن را در همه مراحل خواند و درباره شان اظهار نظر کرد؛ استاد راهنمایی بهتر از او برای یک رساله دکتری نمی توان تصور کرد. برد جانسون^۲ نیز به همه پیش نویس های متن پاسخ داد، و در همه جنبه های این پروژه، برای من در حکم گوش شنوایی ارزشمند و بردبار بود. همچنین مایلم از این افراد بابت مساعدت هایشان در مقاطع گوناگون این پروژه سپاسگزاری کنم: میشل بروبه^۳، بیل براور^۴، یونگ هو چان^۵، جاشوا دیویس^۶، جودی دین^۷، اسکات مک لیمی^۸، تِدر آسِل^۹، اریک سانتنر^{۱۰} و کارل جیمز ویلارمیا^{۱۱}؛ ویراستارم،

-
1. Ted Jennings
 2. Brad Johnson
 3. Michael Bérubé
 4. Bill Brower
 5. Young-Ho Chun
 6. Joshua Davis
 7. Jodi Dean
 8. Scott McLemee
 9. Tedra Osell
 10. Eric Santner
 11. Karl James Villarrea

تامس کِرفْت^۱؛ کارکنان کتابخانه هموند^۲ در مدرسه معارف الهیاتی شیکاگو؛
و خانواده ام.

1. Thomas Kraft
2. Hammond Library

مقدمه

یک الهیات ماتریالیستی؟

اسلاوی ژیزک در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم شهرت یافت. در آن مقطع، و از زمان انتشار اثری که برایش موفقیتی ناگهانی به همراه داشت، یعنی *ایرۀ والای ایدئولوژی*^۱ (۱۹۸۹)، ده سالی می‌شد که او در برخی محافل آکادمیک انگلیسی‌زبان به شخصیتی بسیار مطرح بدل شده بود.^(۱) با این حال، پس از آرامش نسبی دههٔ ۱۹۹۰، هنگامی که رویدادهای سیاسی در ایالات متحده و اطراف و اکناف جهان بار دیگر صورتی اضطراری به خود گرفتند، ژیزک رفته‌رفته به گونه‌ای متفاوت شهرت یافت. در پی پاسخ مشهورش به حملات یازده سپتامبر، به برهوت امر واقعی خوش آمدید^۲،^(۲) ژیزک، بیش از آنکه یک شخصیت دانشگاهی مشهور باقی بماند، به روشنفکر حوزهٔ عمومی بدل شد؛ کتابی که متشکل بود از رشته‌جستارهای سیاسی تقریباً دربارهٔ هر مسئله‌ای که عاجل می‌نمود، و به تقریب در هر رسانه‌ای که ممکن بود: نیویورک تایمز^۳، *لاندن ریویو آو بوکز*، این دیز تایمز^۴،

1. *The Sublime Object of Ideology*

2. *Welcome to the Desert of the Real*

3. *The New York Times*

4. *The London Review of Books*

و حتی فارین پالسی^۲. فراتر از آن، سخنرانی‌های عمومی او لبریز از جمعیت می‌شد، و او به موضوع یک فیلم مستند با عنوان ساده و صریح ژیریک!^۳ (۲۰۰۵) و فیلم دیگری به نام راهنمای منحرفان به سینما^۴ (۲۰۰۶) بدل شد که در آن او صحنه‌هایی از فیلم‌های مورد علاقه‌اش را تفسیر می‌کرد. روی هم رفته، او در حال دستیابی به چنان سطحی از انگشت‌نمایی و حتی شهرت نمایشی بود که معمولاً برای فیلسوفان نمی‌توان تصور کرد. در حقیقت، پس از مرگ ژاک دریدا در سال ۲۰۰۴، او یحتمل نه تنها به مشهورترین فیلسوف زنده، که چه بسا به تنها فیلسوف حقیقتاً شهیر زنده بدل شد.

در نتیجه جلب توجهات فزاینده عموم به سوی او، در سال‌های اخیر شاهد انتشار شرح‌های مقدماتی متعددی درباره اندیشه او بوده‌ایم. کتاب من، همانند آن کتاب‌ها، تا حدودی از آن تقاضای روبه‌رشدی منبعت شده که برای قرار گرفتن در جریان آخرین تحولات کلیات پیچیده و حجیم آثار ژیریک مساعدت می‌خواهد. با این حال، مناسب بی‌واسطه‌تر نگارش این کتاب جنبه خصوصی از بروندهای ژیریک در آن سال‌ها است: علاقه او به الهیات به موازات گسترش آوازه‌اش فزونی یافته است. درگیری جدی او با الهیات با سوژه حساس^۵ (۱۹۹۹) آغاز شد، که در آن، او فصلی کامل را به پاسخی انتقادی به کتاب پل قدیس: بنیاد کلی‌گرایی^۶ آلن بدیو اختصاص داد.^(۳) در ساله‌هایی که در پی آمدند، او دست کم سه کتاب درباره مسیحیت نوشت: مطلق متزلزل^۷ (۲۰۰۰)، درباره باور^۸ (۲۰۰۱) و عروسک و

1. *In These Times*

2. *Foreign Policy*

3. *Žižek!*

4. *The Pervert's Guide to Cinema*

5. *The Ticklish Subject*

6. *Saint Paul: The Foundation of Universalism*

7. *The Fragile Absolute*

8. *On Belief*

کوتوله^۱ (۲۰۰۳)؛ همچنین شاهکار خود خوانده او، یعنی منظر پارالاکسی^۲ (۲۰۰۶)، در بردارنده فصلی مُشَبَّح و بسیاری فرازهای مطول دیگر است که به الهیات می پردازند.^(۴) سرزدن چنین رفتاری از شخصی که علناً به خداناباوری، ماتریالیست بودن و مارکسیست بودن خود اذعان کرده چه بسا مایه شگفتی باشد. با این حال، ژیزک از آن بابت که مبادا کسی موضع او را با قسمی دعوت به معنویت^۳ مشتبه سازد، نه تنها بر تداوم جهت گیری ماتریالیستی خود پای می فشارد، که در موضعی تهاجمی قرار می گیرد و می گوید:

مدّعی من اینجا صرفاً آن نیست که من از هر لحاظ یک ماتریالیستم، و اینکه هسته بنیاد براندازانه مسیحیت برای رویکردی ماتریالیستی نیز دسترس پذیر است؛ بر نهاد من شدتی به مراتب بیشتر دارد؛ این هسته تنها برای رویکردی ماتریالیستی دست یافتنی است و بالعکس: برای آنکه ماتریالیستی راستین شویم، باید تجربه مسیحی را از سر بگذرانیم.^(۵)

هدف این کتاب در نهایت تبیین داوهای این بر نهاد است: برزیدن الهیاتی ماتریالیستی در کار ژیزک دقیقاً متضمن چیست، و چه چیز او را به سوی الهیات کشانده، و کار او چه معنایی برای متألّهان ممکن است داشته باشد. در گام نخست ضرورت دارد روشن شود ژیزک کیست، فارغ از آنکه فیلسوفی مشهور است که از قضا درباره الهیات بسیار نوشته است. ژیزک در سال ۱۹۴۹ در لیوبلیانای اسلوونی (که در آن زمان بخشی از یوگسلاوی سابق بود) متولد شد، بیشتر عمر خود را تحت حاکمیت نسخه یوگسلاویایی کمونیسم زندگی کرد که با نام «خودمدیریتی» شناخته می شد. ژیزک هم از آغاز و از نوجوانی سودای فیلسوف شدن داشت، و به نظر می رسد در مسیر

1. *The Puppet and the Dwarf*

2. *The Parallax View*

3. spiritual awakening

4. Ljubljana

درست کسب یک جایگاه دانشگاهی باشد، تا آنکه مراجع دانشگاهی که پایان‌نامه کارشناسی ارشد او درباره ساختارگرایی فرانسوی را بالقوه بنیادبراندازانه انگاشتند، و او را از ادامه مسیر حرفه‌ای اش بازداشتند. پس از چندین سال، نهایتاً در سال ۱۹۷۹ شغل پژوهشگری در مؤسسه جامعه‌شناسی دانشگاه لیوبلیانا به او پیشنهاد شد؛ جایگاه شغلی‌ای که او همچنان آن را در اختیار دارد. این جایگاه شغلی هیچ‌گونه مسئولیت تدریس به همراه نداشت؛ درحقیقت، رژیم [یوگسلاوی سابق] می‌خواست او را از هرگونه تأثیرگذاری بر ذهن‌های جوان تأثیرپذیر دور نگاه دارد؛ و بنابراین او می‌توانست علایق پژوهشی اش را تا هرکجا که این علایق او را بدان سوق می‌دادند پی بگیرد، ازجمله به آرشیوهای فیلمی که می‌توانست در آنها فیلم‌های خارجی سانسورنشده را ببیند.^(۶) او طی این دوران، با حلقه گسترده‌ای از لکانی‌های اسلونیایی سروکار پیدا کرد که مشغول از آن خودسازی فلسفی لکان به شیوه متمایز و مختص به خودشان بودند.^(۷) در سال ۱۹۸۱، او به پاریس راه یافت، جایی که تحت نظر ژاک آلن میلر، برجسته‌ترین شاگرد روان‌کاو فکید فرانسوی، ژاک لکان، تحصیل کرد، و یک مدرک دکترای دیگر در روان‌کاوی اخذ کرد. او در سال ۱۹۸۵ به اسلونی بازگشت و در جنبش دموکراسی خواهانه روبه‌رشد آنجا به صدایی پرنفوذ بدل شد و در سال ۱۹۹۰ از طرف حزب لیبرال دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری چهارنفره کشور شرکت کرد و نفر پنجم شد.^(۸)

زندگی ژیزک از آن‌پس جریان بی‌وقفه‌ای از فعالیت دانشگاهی بوده است؛ نوشتن کتاب‌هایی متعدد به چندین زبان، ویراستاری چندین مجموعه مقاله انفرادی و همچنین مجموعه کتاب‌های متعدد، دریافت

طیف گسترده‌ای از کرسی‌های استادی مهمان و سفرهای موفق بسیاری برای ارائه درسگفتار. به زعم من، بیش از هر چیز دیگر، همین انرژی پرجنب و جوش دیوانه‌وار عامل بخش اعظم اقبال گسترده به او بوده است، گرچه برخی در توضیح این اقبال گسترده به عوامل دیگری اشاره کرده‌اند. برای مثال، ژیزک، برخلاف اکثر چهره‌های دانشگاهی، عادت دارد لطیفه، از جمله لطیفه‌های مبتذل، تعریف کند، و مکرراً از فیلم‌های عامه‌پسند مثال بیاورد. بی‌تردید این خصوصیات کار او را به نحوی بی‌واسطه مجذوب‌کننده‌تر می‌کند، اما آنها که به دنبال شنیدن لطیفه و تماشای فیلم‌اند، می‌توانند میل خود را خیلی آسان‌تر با رفتن به یک باشگاه کمدی یا صرف تماشای فیلم ارضا کنند. جذابیت راستین ژیزک، به نظر من، ناشی از شدت و حدت محضی است که به آشکارترین صورت در سخنرانی‌های عمومی او مشهود است، گرچه به همان وضوح در نوشته‌های او نیز پدیدار می‌شود؛ ناگزیر باید تصدیق کرد که این شخص کسی است که کار نظری برای او مهم‌ترین کار است. به نظر می‌رسد مفسران نمی‌توانند در برابر وسوسه صحبت کردن درباره رفتارهای آسیب‌شناختی^۱ ژیزک مقاومت کنند؛^(۹) مثلاً تمایل او به تکرار، یا «تیک‌های عصبی» متعددش. با این حال، بزرگ‌ترین امر آسیب‌شناختی در او همین میل بی‌اختیار و زورآور به فلسفیدن است؛ آسیبی که او به ظاهر برای درمان یا حتی تخفیف آن هیچ تلاشی نمی‌کند.

رویکرد این کتاب

بخش عمده این کتاب به مرور کلی اندیشه ژیزک، از ایژا والامی ایدئولوژی گرفته تا منظر پارالاکسی، اختصاص می‌یابد که توأم است با تمرکزی ویژه بر

فهم و زمینه‌مندسازی چرخش او به سوی الهیات در سیرکاری اش. در جهانی آرمانی، شاید من می‌توانستم با جهش از مراحل مقدماتی مستقیماً سروقت کتاب‌های ژیرک دربارهٔ مسیحیت بروم، اما چنین رویه‌ای رویهٔ واقع‌بینانه‌ای نیست؛ چنان‌که هرآن‌کسی که کوشیده باشد یکی از آن کتاب‌ها را بدون شناخت پیشینی چندانی از ژیرک بخواند بر آن واقف است. فارغ از رویکرد منحصر به فرد و نامتعارف ژیرک در ساماندهی یک متن، مانع اساسی در برابر فهم او، حس پریدن در میان یک مکالمه است؛ مکالمه‌ای بسیار طولانی و پیچیده. ژیرک، خصوصاً در عروسک و کوتوله، تا حدی تلاش می‌کند به خوانندگان کمک کند برخی مفاهیم محوری او را دریابند، اما فرازهای ایضاحی، بیش از آنکه حقیقتاً توضیح باشند، خلاصه‌سازی مطلب‌اند و اثر کلی آنها تشدید کردن سردرگمی است. مثلاً حتی اگر کسی بتواند رئوس اساسی مطالب در تبیین ژیرک از مفهوم امر واقعی را دنبال کند، بی‌شک برای شخص مبتدی واضح نیست که آن تبیین چه نقشی در کلیت استدلال ژیرک ایفا می‌کند.

مشکل عمیق‌تر از صرف ناآشنایی با مفاهیمی است که ژیرک با آنها کار می‌کند: مسئلهٔ اساسی‌تر فهم آن است که او چگونه و به چه منظوری آن مفاهیم را کنار یکدیگر قرار می‌دهد: برخی مفسران در مواجهه با این مشکل چنین نتیجه گرفته‌اند که رویکرد ژیرک بی‌حساب و کتاب و حتی الله‌بختکی است. در این دیدگاه، ژیرک قسمی «کشکول» انباشته از مفاهیم و مثال‌ها دارد که آنها را بر هر مسئله‌ای که بدان برمی‌خورد به کار می‌بندد؛ رویکردی که به برخی بصیرت‌های واقعی منتهی می‌شود، اما با این حال به هیچ‌گونه چیزی که شبیه به نظام یا منظری منسجم باشد نمی‌انجامد.^(۱۱) در متها درجهٔ آن چنین دیدگاهی دربارهٔ کار ژیرک می‌تواند به این ادعا منتهی شود که مثلاً منظر پارالاکسی قسمی «ثبت و ضبط اندیشه‌های تصادفی

ژیزک درباره هر آن چیزی است که در لحظه نگارش از قضا به قشر مُخ^۱ او خطوط کرده است.^(۱۱) برخی دیگر، علیه چنین موضعی، بر این نکته پافشاری کرده‌اند که ژیزک، در زیر آشفستگی و اغتشاش سطحی نوشتارش، واجد نظام فلسفی واضح و مشخصی است که به مجرد آنکه تشخیص داده شد، کار او را منسجم و قابل درک می‌سازد.^(۱۲) به زعم من، گرچه رویکرد «نظام‌مند» به حقیقت تقرب بیشتری دارد، هیچ‌یک از مواضع مذکور کاملاً متقاعدکننده نیست، چراکه هیچ‌یک از آنها در نهایت تبیینی از مسئله به دست نمی‌دهد که چرا ژیزک در یک متن مفروض یا در نقطه‌ای مفروض در سیر حرفه‌ای خود، به برخی موضوعات خاص می‌پردازد و برخی مفاهیم خاص را تشریح می‌کند. چنان تبیینی برای مقاصد این کتاب مطلقاً ضروری است. ژیزک طی بخش عمده‌ای از کار فکری خود، مثال‌هایی از مسیحیت را دقیقاً به همین ترتیب مذکور به کار می‌برد: [یعنی صرفاً] مثال‌هایی برگرفته از میراث فرهنگی مشترک. با این حال، در مقطعی مشخص، او نه تنها تصمیم گرفت سه کتاب درباره مسیحیت بنویسد، که رویکرد متمایز خود به الهیات را درون «شاهکار» خود گنجانید، و لذا پرسش بدیهی آن است که: چرا؟

من بر آنم تنها راه پاسخ‌گویی به این پرسش رد رضایت بخش هر دو تصویر ارائه شده از ژیزک است؛ از یک سو به منزله متفنی الله‌بختکی و از دیگر سو آن تصور از کار ژیزک چونان اندیشه‌ای که بیانگر نظامی کم‌وبیش ایستاست. در عوض، بنا دارم گزارشی از تحول فلسفی ژیزک ارائه دهم و نقشه آن سیری را ترسیم کنم که او را به چرخش الهیاتی‌اش و متعاقباً به ادغام و گنجانیدن قاطعانه کارش درباره الهیات درون پروژه کلی‌اش کشانید. بدین منظور، آثار انگلیسی ژیزک را به سه دوره زمانی تقسیم کرده‌ام

که با دو چرخش تعیین‌کننده مشخص می‌شود. از این‌روست که به هشدار خود ژیزیک دربارهٔ خطرات دوره‌بندی در کتابش، برای آنکه آنها نمی‌دانند چه می‌کنند، و قوف خواهم داشت: «در این‌گونه مرتب‌سازی [آثار یک نویسنده در قالب دوره‌های زمانی] البته با اثری تسکین‌بخش همراه است؛ اندیشهٔ نویسنده شفاف و کاملاً طبقه‌بندی شده ارائه می‌شود... اما با چنین استقراربخشیدنی درون «مراحل»، چیزی را هم از دست داده‌ایم: در واقع، آنچه حیاتی است، یعنی مواجهه با امر واقعی، را از دست داده‌ایم».^(۱۳)

دربارهٔ مفهوم امر واقعی مفصل‌تر بحث خواهم کرد، اما عجلتاً به همین مقدار بسنده می‌کنم که خاطر نشان سازم در این بافت، مفهوم مذکور بر بن‌بستی بنیادین دلالت می‌کند که متفکر پیوسته می‌کوشد بر آن فائق آید و پیوسته ناکام می‌ماند، «چیزی» فرّار که متفکر هرگز به تمامی قادر به به‌چنگ آوردن آن نیست. در عین حال، من در دوره‌بندی کار ژیزیک صرفاً از سرمشق خود او تبعیت می‌کنم، چراکه کمتر متفکری را می‌توان یافت که به اندازهٔ او شیفتهٔ دوره‌بندی باشد. کار ژیزیک مملو است از تلاش‌هایی برای دوره‌بندی اندیشهٔ لکان، و در همان کتابی که هشدار پیش‌گفته را در آن مطرح کرده، دربارهٔ لودویگ ویتگنشتاین پیشنهاد می‌کند، برخلاف اجماع گسترده میان پژوهشگرانی که تنها به بازشناسی دو دوره در اندیشهٔ او بسنده می‌کنند، کار او را به سه مرحلهٔ متمایز تقسیم‌بندی می‌کند.^(۱۴) من از خلال تأکیدم بر ناپایداری‌های درونی و تنش‌های حل‌ناشدهٔ درون هر دوره از کار ژیزیک، که موجد آن چرخش‌هایی می‌شوند که باب ورود به دورهٔ بعدی را می‌گشایند، تلاش می‌کنم از فرونشاندن تنش درونی اندیشهٔ ژیزیک بپرهیزم. باین حال، اگر بعداً معلوم شود که در دام مرتب‌سازی بیش‌ازحد کار ژیزیک افتاده‌ام، همچنان امید آن دارم که ساده‌سازی بیش‌ازحد من حداقل

معدودی از خوانندگان را به هوای آنکه از اثبات برخفا بودن من رضایتی کسب کنند، به مطالعه دقیق اندیشه ژیزک سوق خواهد داد.

بنابراین، رویکرد من مستلزم برقراری توازی میان جامعیت و تمرکز است. من از یک سو باید همه دامنه فراخ خط سیر ژیزک را از ابتدا تا به انتها شرح دهم و گام‌هایی را ردگیری کنم که او را به درگیری با الهیات کشاند. از سوی دیگر، باید بر آن عناصری از اندیشه او تمرکز کنم که برای فهم آنچه او با الهیات می‌کند بیشترین ضرورت را دارند؛ مفاهیم و ساختارهای اندیشه‌ای که او با آنها می‌کوشد معنای مسیحیت را دریابد. بدین لحاظ، از حذف برخی عناصر گریزی نیست. برای مثال شمار ارجاعات به فرهنگ عامه در هر صفحه این کتاب به مراتب کمتر از متوسط تعداد آنها در کتابی از ژیزک است، و من تنها یکی از ارجاعات بسیار ژیزک به فیلم را بررسی می‌کنم.^(۱۵) تا حدودی کوشیده‌ام این نقص را با به دست دادن مثال‌هایی ابتکاری تکمیل کنم که عمدتاً برگرفته از الهیات و فرهنگ مذهبی معاصرند، گرچه منحصر به این دو حوزه نیستند. جنبه‌های متعدد دیگر اندیشه ژیزک نیز عمدتاً مربوط به تحلیل فرهنگی یا نقد ایدئولوژی است و من به کلی آنها را کنار گذاشته‌ام، چراکه کار او درباره مسیحیت را منبعث از آن تنش‌هایی می‌دانم که در کار فلسفی‌تر او بر روی سوبژکتیویته، اخلاقیات و نظریه سیاسی بروز کرده‌اند. براین اساس، بیشتر توجه خود را بر آثار نظری عمده ژیزک، در تقابل با کتاب‌هایش درباره فیلم یا دیگر قطعات مناسبتی او، متمرکز کرده‌ام. بنابراین، محک آزمایش بالقوه‌ای برای سنجش بسندگی روش من میزان توفیقم در به دست دادن چارچوبی خواهد بود که بتواند خوانندگان را یاری دهد تا معنای آن متن‌هایی را دریابند که مستقیماً به آنها نپرداخته‌ام.

این کتاب به دو بخش با حجم‌های نامساوی تقسیم می‌شود. بخش اصلی متشکل از چهار فصل است که من در آنها با ترتیبی کمابیش گاه‌شمارانه آثار ژیزیک را بررسی‌ده‌ام، و به دنبال آن فصلی فرجامین آمده است که در آن، پاسخ‌های الهیاتی داده شده به دوره اولیه کار ژیزیک را ارزیابی کرده‌ام؛ دوره‌ای که طی آن او بر پروراندن صورتی نو از نقد ایدئولوژی مبتنی بر نظریه روان‌کاوانه ژاک لکان متمرکز بوده است. تنش کلیدی در این مرحله هواداری او از لیبرال‌دموکراسی است که طبق استدلال من، با رویکرد او به لکان ناسازگار است.^(۱۶) این تنش در سر کردن با امر منفی^۱ (۱۹۹۳) به نقطه گسست می‌رسد؛^(۱۷) جایی که او قسمی نظریه ملی‌گرایی را می‌پروراند که نقدی ویرانگر به لیبرالیسم هم هست. در فصل ۲، تحلیلیم از سر کردن با امر منفی را پی می‌گیرم و آن را همچون «لولایی» میان دوره‌های متقدم و میانی کار ژیزیک در نظر می‌گیرم. [در این مقطع] ژیزیک که لیبرالیسم را رد کرده، اما هنوز به هیچ موضع سیاسی محصلی نرسیده است، دوره میانی کار خود را در آنچه من قسمی «عقب‌نشینی به نظریه» می‌خوانم سپری می‌کند و نظریه سوپرتیویه خود و آموزه‌های اخلاقی اغلب ناسازه‌وارش را با تفصیل بیشتری می‌پروراند. چرخش تعیین‌کننده در دوره میانی در باقی مانده تقسیم ناپذیر^۲ (۱۹۹۶) دیده می‌شود،^(۱۸) که در آن ژیزیک به نفع گسستی از شیفستگی نسبت به «واژگون کردن» نظمی اجتماعی یا ایدئولوژیک مستقر و روی آوردن به پرسش از چگونگی تأسیس نظمی اجتماعی در وهله اول استدلال می‌کند. با این حال، مسئله تنش‌زا این است که ظاهراً ژیزیک می‌پندارد همه سامان‌های اجتماعی کمابیش یکسان ساختار می‌یابند؛ تنشی که خود این پرسش را مطرح می‌کند که اگر تنها پیامد ممکن واژگون کردن سامانی

1. *Tarrying with the Negative*
2. *The Indivisible Remainder*

مفروض سامانی جدید است که احتمالاً نه هرگز در ماهیت، که تنها به درجات با سامان پیشین تفاوت دارد، چرا اصلاً باید زحمت واژگونی آن را بر خود هموار کنیم. در هر دو فصل نخست، افزون بر به دست دادن گزارشی از مسیری که ژیزک را به الهیات رهنمون می‌شود، مفاهیمی اساسی معرفی و توضیح داده می‌شود که بدون آنها آثار ژیزک دربارهٔ مسیحیت را نمی‌توان به درستی فهمید.

فصل سوم، با ملاحظهٔ دو فراز از آثار متقدم‌تر ژیزک آغاز می‌شود که به‌زعم من، پیشاپیش خبر از چرخش او به سوی الهیات می‌دهند و سپس به سراغ مواجههٔ ژیزک با بدیو در سوژهٔ حساس (۱۹۹۹) می‌رود. علاقهٔ عمدهٔ ژیزک به بدیو ناظر بر نظریهٔ رخداد حقیقت او است که ارائه‌دهندهٔ امکان شالوده‌ریزی سیاستی است که چیزی به‌غیر از «همان چیز سابق» باشد. او این نظریه را در پرتو کتاب پل قدیس بدیو تحلیل می‌کند؛ باقی این فصل سه کتاب ژیزک دربارهٔ مسیحیت را در قالب کوشش‌های پیایی او برای پروراندن نظریهٔ رخداد حقیقت بدیلِ مختص به خودش، از خلال قرائتی بدیل از پیدایش مسیحیت، تفسیر می‌کند. بنابراین، آثار او دربارهٔ مسیحیت، مانند گذاری به دورهٔ کنونی او عمل می‌کند که منظر پارالاکسی (۲۰۰۶) نمایندهٔ آن است. فصل چهارم به منظر پارالاکسی اختصاص یافته که تا این تاریخ^۱ جامع‌ترین کوشش ژیزک برای بنا کردن نظام متافیزیکی کاملی بوده است. گرچه هدف

۱. با توجه به تاریخ نگارش این کتاب (سال ۲۰۰۸ میلادی)، می‌توانیم این گزارهٔ مؤلف را تصحیح کنیم، چراکه ژیزک در سال ۲۰۱۲، کتاب کمتر از هیچ؛ هگل و سایهٔ ماتریالیسم دیالکتیکی را در بیش از ۱۰۰۰ صفحه منتشر کرد که به‌گمان بسیاری، بالیده‌ترین شرح نظام فلسفی و شاهکار نظری اوست. البته لازم به ذکر است که مؤلف، خود، پیگیرانه سیر تحولات نظری ژیزک در آثار بعدی او را مستمراً پایش کرده و در قالب مقالات متعددی که در سال‌های بعدی پس از انتشار این کتاب در مجلات گوناگون منتشر شده‌اند، گزارش کرده است.

ژیزیک دفاع از نسخه‌ای ماتریالیسم است، با این حال، الهیات در منظر پارالاکسی جایگاهی حیاتی در پروژه او دارد؛ کتابی که در مقایسه با دو کتاب نخست او درباره مسیحیت، جهت‌گیری الهیاتی بیشتر و منجسم‌تری دارد. گزارشم درباره سیر تحول فلسفی ژیزیک را با اشاره‌ای به آن سمت و سویی به پایان خواهم برد که ظاهراً پروژه او در حال گراییدن بدان است.

در فصل پنجم می‌کوشم از منظری الهیاتی، ارزیابی سوگیرانه‌ای از پروژه ژیزیک به دست دهم. پس از سیاهه برداری از آن مضامین الهیاتی عمده‌ای که ژیزیک بدان‌ها می‌پردازد، استدلال‌های آن متألّهانی را که تاکنون درباره ژیزیک نوشته‌اند خلاصه خواهم کرد و اجمالاً بدان‌ها پاسخ خواهم داد. سپس دو طریقی را پیش خواهم گذاشت که از خلال آنها ممکن است کار غیرالهیاتی ژیزیک به الهیات ارتباط یابد و کتاب را برقراری همسانی‌هایی میان نوشته‌های الهیاتی ژیزیک و نوشته‌های دو تن از مهم‌ترین متألّهان قرن بیستم به پایان خواهم برد: دیتریش بونهافر^۱ و توماس جی. جی. آلتیزر^۲.

بنابراین، کانون اصلی این کتاب نحوه تحول اندیشه ژیزیک در طول زمان است. با این حال، به منظور به دست دادن قسمی جهت‌گیری اساسی پیش از ورود مستقیم به بحث درباره این تحول، مابقی این مقدمه را به [معرفی] سه شخصیتی اختصاص خواهم داد که برای ژیزیک چونان نقاط مرجعی ثابت عمل می‌کنند: هگل، لکان و مارکس. شیوه عمل من، اینجا و در سرتاسر کتاب، به سادگی آن است که بیان خود ژیزیک درباره منابعش را بپذیرم، نه آنکه بکوشم تقریر فرضاً «عینی» خودم از اندیشه آنها را ارائه دهم تا بعداً بتوانم قرائت ژیزیک را در قیاس با آن سنجید.^(۱۹) بر همین اساس، در این بخش‌های مختصر تمرکز من بر آن امر اصلی است که به زعم من، هریک از این متفکران

1. Dietrich Bonhoeffer

2. Thomas J. J. Altizer

در اختیار ژیزک قرار می‌دهند: به ترتیب، سبک اندیشیدن، مفاهیم عمده، و تعهدات سیاسی او. همچنین، اگرچه این کتاب شناختی قبلی از این سه متفکر را پیشاپیش مفروض نمی‌گیرد، من از آن رو که به خوانندگان بلندپروازترم خدمتی کرده باشم، به برخی آغازگاه‌های مناسب در نوشته‌های این متفکران و آثاری ثانویه‌ای که درباره آنها نوشته شده است اشاراتی خواهم داشت.

هگل

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، فیلسوف ایدئالیست آلمانی، مهم‌ترین متفکر تأثیرگذار بر سبک استدلال ژیزک است. هگل بیش از هر چیز به سبب استفاده از دیالکتیک شهرت یافته است؛ روشی استدلالی که معمولاً به سه گام تجزیه‌اش می‌کنند: برنهاد^۱، برابرنهاد^۲ و هم‌نهاد^۳. در برداشت سنتی از دیالکتیک هگلی، نخست موضعی در میان انداخته می‌شود، این برنهاد است، و سپس موضع مقابل آن، یعنی برابرنهاد، مطرح می‌شود. کار دیالکتیک گرد آوردن این دو موضع در «وحدتی از مرتبه بالاتر»^۴ است (یعنی هم‌نهاد) که در بردارنده عنصر حقیقت‌مند در هر یک از مواضع پیشین است، درحالی‌که بر تضادهای درونی هر یک از آنها نیز فائق می‌آید. هگل این جنبش را با واژه آفهبونگ^۵ مشخص می‌کند، واژه آلمانی ترجمه‌ناپذیری که هم بر نفی^۶ و هم بر ارتقا^۷ دلالت می‌کند.^۸ در این میان، نزد قرائت سنتی،

-
1. thesis
 2. antithesis
 3. synthesis
 4. higher unity
 5. *Aufhebung*
 6. negation
 7. elevation

۸. برخی مترجمان هگل به فارسی به پیروی از مرحوم حمید عنایت، واژه «رفع» را این واژه آلمانی و برابر انگلیسی آن (Sublation) به کار برده‌اند که حامل هر دو معنای

تأکید عمده بیشتر بر ارتقا است. در نتیجه، تصویر متداولی از هگل در دست است که او را مدافع فرایند پیوسته‌ای از فروریختن هرگونه تفاوت درون همسانی^۱ می‌شناساند که در نوعی «پایان خوش» به اوج خود می‌رسد، و به طریق گوناگون تحت عنوان دانش مطلق یا پایان تاریخ شناخته می‌شود.

ژیزک این قرائت سنتی را گرفته و آن را به کلی دگرگون کرده و تأکید شدیدی بر امر منفی به مثابه موتور محرک حقیقی تفکر دیالکتیکی نهاده است. به جای هگل، چونان شخصیتی شبه تمامیت خواه که مصمم است همه گونه تفاوتی را درون همسانی فروبیلعد، ژیزک استدلال می‌کند که «آنچه ما در هگل می‌یابیم نیرومندترین تصدیق تفاوت و امکان خاص^۲ است»، و به جای فرایندی دیالکتیکی که در دانش مطلق همچون امری کامل و شفاف به اوج خود می‌رسد، او استدلال می‌کند که «دانش مطلق» خود چیزی نیست جز نامی برای اذعان به ضایعه^۳ی ریشه‌ای خاصی.^(۲۰)

هگل ژیزک متفکر گسست‌های قاطعانه، تضادهای حل‌ناشدنی و ضایعه‌هایی است که هرگز ترمیم نمی‌شوند. این تصویر از هگل پرتوی جدیدی بر فرایند دیالکتیکی می‌افکند. ژیزک دیالکتیک را به جای آنکه جست‌وجوی «وحدتی از مرتبه بالاتر» بینگارد، فرایندی از «نفی نفی»^۴ تلقی می‌کند. موضع یا برنهاده‌ای اظهار می‌شود، و سپس گزاره دیگری بیان می‌شود که، در چارچوب موضع نخست، نفی یا برابرنهاده می‌نماید. هم‌نهاده بر منفیت برابرنهاده فائق نمی‌آید، بلکه آن را تا بدان حد ریشه‌ای می‌کند که دیگر همچون نفی به نظر نمی‌رسد. به بیانی متفاوت: به جای ترمیم گسستی

«ارتقا دادن» و «زدودن» یا «برطرف کردن» است، که در معنای دوم بر قسمی حذف و بالتبع نفی دلالت می‌کند.

1. sameness

2. contingency

3. Loss

4. negation of negation

که برابرنهاده ایجاد کرده، با امحای آن چارچوبی که آن [گسست] درونش «صرفاً» یک گسست می‌نماید، آن گسست را کامل می‌کند. از این رو، ژیزک می‌تواند بگوید «نفي نفی» چیزی نیست مگر تکرار محض: در حرکت اول، ژستی بخصوص اجرا می‌شود و شکست می‌خورد؛ سپس در حرکت دوم، همین ژست صرفاً تکرار می‌شود.^(۲۱)

این ساختار سه بخشی بنیادین «نفي نفی» در نوشته‌های ژیزک شایع است. برای نشان دادن آن، دو مثال ویژه از نوشته‌های ژیزک را برگزیده‌ام؛ یکی دینی و دیگری سیاسی. نخستین مثال در عروسک و کوتوله یافت می‌شود، در فرازی که در آن ژیزک می‌کوشد معنای مرگ مسیح را توضیح دهد. او دو موضع بسیار متداول را کامل شرح می‌دهد:

نخستین رویکرد قانون مآبانه^۱ است: گناهی هست که بهای آن باید پرداخته شود؛ و مسیح با بازپرداخت دین^۲ مان به جای ما، ما را رستگار می‌کند (و، البته، با این کار تا ابد مدیونمان می‌سازد)؛ در مقابل، از منظر مشارکت‌گرایانه^۳، انسان‌ها نه با مرگ مسیح به خودی خود، که با سهیم شدن در مرگ مسیح، با فانی شدن از گناه، با فانی شدن از طریق جسم است که از گناه رهایی می‌یابند.^(۲۲)

این دو منظر، در بیانی کلی، به ترتیب تحت عنوان دیدگاه سنتی یا «محافظه‌کارانه» و دیدگاه «لیبرال» در قبال معنای تجسد شناخته می‌شوند. چنان‌که ژیزک اشاره می‌کند، دیدگاه «لیبرال» «بدان می‌گراید که طبع بی‌واسطه الهی مسیح را انکار کند»، و او را بیشتر همچون نوعی سرمشق یا الگو معرفی کند که باید از او پیروی کرد.^(۲۳) ژیزک در تکاپو برای انتخاب از میان یکی از این دو موضع می‌گوید:

در سطح انتزاعی، البته قرائت مشارکت‌گرایانه موضع صواب است، درحالی‌که

1. legalistic
2. debt
3. participationist

قرائت قربانی واره «دقیقه» ژست مسیح را «از قلم می اندازد»؛ باین حال، تنها راه پیش روی قرائت مشارکت گرایانه، از خلال قرائت قربانی واره می گذرد، از خلال غلبه بر آن از درون. قرائت قربانی واره نحوه پدیدار شدن ژست مسیح درون همان افقی است که مسیح می خواسته آن را پشت سر بگذارد، درون افقی که ما از خلال یکی انگاری با مسیح از آن فانی می شویم^۱....^(۲۴)

ژیزک در اینجا یکی از خصیصه نماترین حرکت های دیالکتیکی خود را انجام می دهد، و به خطایی اشاره می کند که گامی ضروری در نیل به موضع صحیح هم هست. در این مورد بخصوص، رویکرد قانون مآبانه به وضوح نادرست است، و در واقع ژیزک استدلال می کند که اگر درون این چارچوب باقی بمانیم، «مرگ مسیح لاجرم چونان تصدیق و تصریح غایی شریعت به نظر می آید... که گناه و دینی را بر ذمه ما، به منزله اتباع آن، خواهد نهاد که هرگز قادر به بازپرداخت آن نخواهیم بود».^(۲۵) باین حال، اگر سعی کنیم مستقیماً به سوی موضع «صحیح» خیز برداریم، آن موضع قوت خود را از دست می دهد. معنای راستین مرگ مسیح فراخواندن بی واسطه به مشارکت نیست، گسست از دیدگاه قانون مآبانه است؛ گسستی که فضا را برای مشارکت در نوع جدیدی از جمع اجتماعی^۲ بیرون از منطق دین و

۱. «فانی شدن از...» را در اینجا معادل عبارت die for نهاده ایم، چراکه در زمینه گفتار الهیات مسیحی، به خصوص گفتار پولسی، عبارت مذکور معمولاً در توضیح مسئله «نسخ شریعت» و نسبت ایمان مسیحی با زعایت شریعت یهودی به کار می رود و بر قسمی رهایی یا قطع تعلق از قواعد، شرایع یا موازین اعتباری دلالت می کند. در ادبیات عرفانی نیز «فنا» و «فانی شدن» تنها بر نیستی و نابود شدن دلالت نمی کند، بلکه حاکی از قسمی قطع تعلق نیز هست که بقای حقیقی در گرو آن دانسته می شود. نمونه این معنی در اشعار عرفانی شعرای فارسی زبان بسیار است، نمونه اش عطار نیشابوری:

«راه عشق او که اکسیر بلاست / محو در محو و فنا اندر فناست

فانی مطلق شود از خویشتن / هر دلی کو طالب این کیمیاست»

بازپرداخت می‌گشاید. درواقع، منظر مشارکت‌گرا، اگر به درستی درک شود، نوعی تجسم‌یافتگی گسست از منظر قانون‌مآبانه است؛ بدون آن عنصر مصرانۀ منفیت، صلیب قدرت خود را از دست می‌دهد.

مثال دوم برگرفته از کتاب برای آنکه آنها نمی‌دانند... است و برای علاقه‌مندان به موضوع ژیزک دربارهٔ هگل بهترین کتاب است. ژیزک با نقل قول از دفاع جی. کی. چسترتون^۱ از داستان کارآگاهی، ادعا می‌کند قانون درواقع خود بزرگ‌ترین جرم ممکن است، و استدلال می‌کند که بصیرت چسترتون منطق «نفی نفی» هگلی را فراچنگ می‌آورد:

نخست ما تقابل ساده میان موضع و نفی آن را داریم؛ در موردی که اینجا با آن سروکار داریم، تقابل میان قانون ایجابی تسکین‌بخش، و انبوه تخطی‌های بخصوص از آن، یعنی جرم‌ها، «نفی نفی» هنگامی روی می‌دهد که دریابیم تنها تخطی حقیقی، تنها منفیت راستین، متعلق به خود قانون است که همهٔ تخطی‌های بزهکارانۀ معمول در مقایسه با آن به ایجابیتی خوش‌خیم و بی‌خطر تبدیل می‌شوند.^(۲۶)

او بعداً این منطق را گامی فراتر می‌برد و دوباره از نویسندهٔ مسیحی مشهوری، یعنی بلز پاسکال^۲، نقل می‌کند:

«در سرآغاز» قانون «تمردی» خاص هست؛ امر واقعیِ خشونت که مقارن است با خورد عملِ تأسیسِ حکمروایی قانون: حقیقت غایی دربارهٔ حکمروایی قانون آن است که قانون قسمی غصب است و کل اندیشهٔ سیاسی فلسفی کلاسیک استوار بر انکار این عملِ تأسیسِ خشونت‌آمیز است.^(۲۷)

جوادی دین^۳ در واکنش به قطعه‌ای که نقل شد، مثالی انضمامی به دست می‌دهد: خاستگاه قانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکا.^(۲۸) نیت

1. G. K. Chesterton

2. Blaise Pascal

3. Jodi Dean

آغازین اجلاسی^۱ که انگیزش نهفته در پس قانون اساسی جدید را فراهم ساخت، صرفاً بازبینی اصول کنفدراسیون^۲ بود، یعنی آن سامان قانونی که بلافاصله در پی انقلاب آمریکا حکم فرما شد. در عوض، نمایندگان ایالات آن سند حقوقی را به کلی بازنویسی کردند و مسئله برانگیزتر از آن، شیوه جدیدی برای تصویب قوانین بنا نهادند؛ به جای آنکه موافقت هر سیزده ایالت برای ایجاد هرگونه تغییری در قوانین الزامی باشد، قانون اساسی جدید تنها با موافقت نه ایالت به تصویب می‌رسید. در مجموع، برحسب قوانین مستقر، سرتاسر فرایند مذکور غیرقانونی بود. همان طور که جودی دین می‌گوید، صلاحیت و اقتدار لازم برای بنیان نهادن قانون تنها «به روشی پس‌کنشگرانه بر ساخته می‌شود».^(۲۹) این منطق به قانون اساسی ایالات متحده آمریکا محدود نمی‌شود؛ بنا بر تعریف، وضع یک سامان قانونی جدید همواره غیرقانونی است. یعنی، سامان قانونی پیشین را نقض می‌کند، اما خودش هنوز «تحت پوشش» سامانی که خود بنیان نهاده قرار ندارد. پیرو منطق «نفی نفی»، تلاش برای بنیان نهادن سامانی قانونی جرمی نیست که توانسته باشد به قسمی مصالحه یا «وحدتی از مرتبه بالاتر» با قانون مستقر دست یابد؛ بلکه بزهی چنان ریشه‌ای است که همان معیاری را متزلزل می‌کند که آن را به قسمی بزه بدل کرده است.

این سبک دیالکتیکی ژیرک احتمالاً حتی بیش از تمایل او به گریزدن‌های پیاپی، بزرگ‌ترین دلیل دشواری پی گرفتن استدلال‌های او از

1. convention

۲. Articles of Confederation: «اصول کنفدراسیون» سند موافقت‌نامه‌ای بود میان سیزده ایالت اولیه تشکیل‌دهنده ایالات متحده آمریکا که عملاً در حکم نخستین قانون اساسی آن کشور بود و در نوامبر ۱۷۷۷ به تصویب رسید. این پیمان پس از تأیید و موافقت رسمی همه ایالات مذکور از مارس سال ۱۷۸۱ اجرایی شد.

سوی آن خوانندگانی است که بیشتر به آن سبک نثر سراسازی خو گرفته‌اند که در سنت آنگلوآمریکایی ارج نهاده می‌شود. بنابراین، آموختن نحوه تشخیص استدلال‌های دیالکتیکی او یکی از مهم‌ترین شیوه‌های سر درآوردن از سخنان ژیرک است. با هدف مساعدت این امر، کوشیده‌ام در دقایق بهنگامی از متن پیش‌رو مثال‌های نسبتاً ساده شده‌ای از استدلال‌های دیالکتیکی به دست دهم، اما برخی سرنخ‌های کلی هم هست که هنگام مطالعه ژیرک باید ملتفت آنها بود. اول آنکه او اغلب برابرنهاده‌ای را با استفهامی انکاری به این صورت ارائه می‌کند: «آیا دقیقاً خلاف این مطلب صادق نیست؟» اتکای شدید او بر استفهامات انکاری غالباً مایه سردرگمی است، به خصوص وقتی ظاهراً او بعداً، پاسخی «مثبت» به آن پرسش را، بی‌آنکه به وضوح اثباتش کرده باشد، از پیش مفروض گرفته است، اما این عادت، در صورتی که آن پرسش‌ها چونان گام‌هایی به سوی آن موضعی تلقی شوند که ژیرک نهایتاً اختیار خواهد کرد، کمتر حواس را پرت می‌کند. همچنین، ژیرک اغلب [ارائه] یک موضع را با علامت حذف (...) منقطع می‌کند؛ گویی صرفاً صدایش به خاموشی می‌گراید، یا حوصله‌اش از [پیگیری] یک خط اندیشه معین سر می‌رود. معمولاً این حذف‌ها در خدمت بیان قسمی نفی عمل می‌کند، و همین امر آنها را به نوع دیگری از علائم راهنمایی در استدلال‌های دیالکتیکی ژیرک بدل می‌کند.

اکثر بحث‌های مفصل ژیرک درباره هگل، غالباً بدون ارجاع به هرگونه متن معینی، صرف درگیری با تبیین ساختار راستین دیالکتیک می‌شود. انبوه مثال‌های موردعلاقه ژیرک برگرفته از پدیدارشناسی روح^۱ است و تفصیل یافته‌ترین شرح خود هگل از دیالکتیک در دانش منطق^۲ یافت

1. *Phenomenology of Spirit*
2. *Science of Logic*

می‌شود؛ هر دوی این کتاب‌ها با صفات متن‌هایی بسیار ثقیل و دشوار سوء‌شهرت یافته‌اند. نکته‌ای که خوانندگان مبتدی هگل بهتر است در نظر داشته باشند آن است که مطالعه متونی که عناوینشان شامل عبارت فلسفه...^۱ است عموماً به مراتب آسان‌ترند، چراکه درس‌گفتارهای هگل هستند. در میان این قبیل متن‌ها، درس‌گفتارهای فلسفه دین^۲ او پس‌زمینه مهمی برای فهم ژیریک از تجسد فراهم آورده است. شرح تا حدودی قابل فهم‌تر از دیالکتیک را می‌توان در بخش منطق کتاب دایرة‌المعارف علوم فلسفی^۳ یافت. برای فهم دریافت آن دسته از متفکران فرانسوی قرن بیستمی از هگل که ژیریک عهده‌دار پاسخ‌گویی به آنها می‌شود، مهم‌ترین متنی که باید خواند مقدمه‌ای بر خوانش هگل^۴ است؛ مجموعه تأثیرگذاری از درس‌گفتارها درباره پدیدارشناسی روح. مفیدترین مقدمه کلی‌ای که من یافته‌ام کتاب استیفن هولگیت^۵ تحت عنوان مقدمه بر هگل: آزادی، حقیقت و تاریخ^۶ است، و مطالعه پیشرفته‌تری که اساساً با قرائت ژیریک از هگل همخوانی دارد کتاب آینده هگل: پلاستیسیته، زمان‌مندی و دیالکتیک^۷ اثر کاترین مالابو^۸ است.^(۳۰)

لکان

مشهودترین مرجعیت ذی نفوذ برای کار ژیریک روان‌کاو فرانسوی قرن بیستمی، ژاک لکان، است. لکان که اعتقاد داشت روندهای مسلط در روان‌کاوی مهم‌ترین بصیرت‌های فروید را واپس زده‌اند، «بازگشتی به فروید» را

-
1. *Philosophy of ...*
 2. *Lectures on the Philosophy of Religion*
 3. *Encyclopedia Logic*
 4. *Introduction to the Reading of Hegel*
 5. Stephen Houlgate
 6. *Introduction to Hegel: Freedom, Truth and History*
 7. *The Future of Hegel: Plasticity, Temporality, and Dialectic*
 8. Catherine Malabou

عهده دار شد. اگرچه این امر ضرورتاً مستلزم توجهی دقیق و جزئی‌نگرانه به متن‌های فروید بود، هدف لکان نه پیش نهادن نوعی «بنیادگرایی فرویدی»، که آشکار ساختن و صورت‌بندی دوباره مفاهیم بنیادینی بود که کشفیات فروید متضمن آنهاست. لکان در رشته‌نوشته‌های فشرده (یا مکتوبات^۱، واژه‌ای فرانسوی معادل «نوشته‌ها» که چون بحث از لکان در میان باشد، غالباً ترجمه‌ناشده باقی گذاشته می‌شود) و چه بسا از آن مهم‌تر، در سمینارهای پراوازه خود، فروید را در پیوند با مکاتب فلسفی مسلط زمانه خویش، از جمله ساختارگرایی، اگزیستانسیالیسم و پدیدارشناسی، قرار داد. نتیجه‌گیری‌های بنیادین روان‌کاوی برحسب مجموعه‌ای از مفاهیم نام‌آنوس و ناسازه‌وار بود، مفاهیمی که با نمادهایی بازنمایی می‌شوند که لکان ضمن جناس‌پردازی با تعبیر زبان‌شناختی «فونیم»^۲، «مَشیم»^۳ می‌خواندشان، و سپس آنها را در «معادله‌ها» یا «نمودارها»^۴ ی‌گوناگونی با یکدیگر ترکیب می‌کند. یکی از اهداف عمده آثار متقدم ژنریک مفهوم نبودن این مفاهیم و نمودارهاست،^(۳۱) و مشهورترین شیوه او در انجام آن به کارگیری مثال‌هایی از فیلم‌هاست.

اگر نه غیرممکن، دست‌کم بسیار دشوار است که مشخص کنیم تأثیر لکان بر ژنریک کجا به پایان می‌رسد و تأثیر هگل بر او کجا می‌آغازد. اظهارات مصرح او چنان‌اند که مؤکداً لکان را در جایگاه هدایت‌کننده اصلی می‌نشانند و رویکردش به هگل را یک «قرائت لکانی» تعریف می‌کند. قرائت

1. écrits

۲. phoneme: واج که در زبان‌شناسی کوچک‌ترین واحد سازنده گفتار است.

۳. matheme: این‌نوواژه را لکان از واژه mathematics (دانش ریاضیات)، و نیز با نگاه‌داری به تعبیر mytheme کلود لوی اشتروس (یک واحد ژنریک اساسی ساختار روایی که در مطالعات اسطوره‌شناسی ملهم از ساختارگرایی، قسمی اتم تشکیل‌دهنده اسطوره انگاشته می‌شود) مشتق کرده است.

ژیریک از هگل، با تأکید زاید الوصفش بر نفی و ضایعه^۱، مطمئناً به اعتبار سازگاری آن با منش^۲ عام نوشته‌های لکان «لکانی» است و جهانی را عرضه می‌دارد که حول فقدان‌ها، شکاف‌ها و خلأها ساختار یافته است. قرائت ژیریک از هگل، گرچه لکانی است، اما قرائت لکان از هگل نیست، چراکه لکان سرانجام فهم سنتی از هگل را پذیرفت و بر همین اساس، در سوءظن عمیق نسبت به پروژه هگل که بر بخش اعظم اندیشه فرانسوی قرن بیستم سایه افکنده بود، سهیم شد. بنابراین، ژیریک برای آنکه نشان دهد «قرائت لکانی» اش از هگل موثق است، باید سازگاری و تجانس میان مفاهیم لکان و ساختار اساسی اندیشه هگل را اثبات کند. از این رو، ژیریک در آثار متقدم خود، اغلب تبیینی از مفهومی لکان را به دست می‌دهد، سپس متناظر با آن، نظیر و هم‌تایی از نوشته‌های هگل بیرون می‌کشد، راهبردی که خصوصاً در برای آنکه آنها نمی‌دانند مشهود است. این رویه اساسی به کوششی در جهت فهم تناقضات درونی مفاهیم لکان به نحوی دیالکتیکی می‌گراید (که البته، بر قرائت «لکانی» او از دیالکتیک استوار است) و درکل، به کوششی برای نشان دادن آنکه لکان، حتی آنجا که خود را تماماً در تقابل با هگل می‌پنداشت، واجد سبکی «هگلی» در تفکر بود.^(۳۲)

بنابراین قرائتی لکانی از هگل به نحوی تناقض‌آمیز مستلزم قرائتی هگلی از لکان است که بالقوه موجب پدید آمدن مسئله‌ای سنخ «مرغ یا تخم مرغ» می‌شود. در عمل، استفاده ژیریک از هگل طی سیر اندیشه‌اش، به عوض [ارجاع به] مثال یا فرازی خاص، بیش‌ازپیش به رویکرد دیالکتیکی محدود می‌شود و نحوه استفاده او از لکان از حالت شرحی عمومی به تمرکز بر معدودی مفاهیم دگرگون می‌شود که او به‌انحایی آنها را می‌پروراند که نهایتاً از

1. loss
2. ethos

نحوه استفاده خود لکان از آن مفاهیم فراتر می‌رود. از این رو، رویکرد من تا حد زیادی بدان منتهی می‌شود که هگل را به پس‌زمینه برانم و از قیاس‌های هگلی ژیزک صرف نظر کنم و بر ارائه تبیینی از مفاهیم لکانی محوری و آن شیوه‌هایی متمرکز شوم که ژیزک از خلالشان آن مفاهیم را در پیوند با یکدیگر قرار می‌دهد. استثنای عمده بر این قاعده قیاسی حیاتی است که ژیزک، چنان‌که در فصل اول به تفصیل توضیح می‌دهم، میان ساختار دیالکتیک و منطق اساسی مفهوم امر واقعی برقرار می‌سازد که نزد او با اختلاف مهم‌ترین مساهمت فلسفی لکان است. امیدوارم فقدان نسبی توجهی آشکار به هگل در سطح «محتوا» در کار من با فراگیر بودن «صورت» دیالکتیکی در شرح مفاهیم لکان جبران شود و به توازن برسد.

دو فصل نخست، به ویژه، به ارائه شرحی از مهم‌ترین مفاهیم لکانی اختصاص یافته است. از آنجاکه آن مفاهیم را، به زعم من، تنها می‌توان در روابط فی‌مابینی‌شان درک کرد، معتقدم هر کوششی برای ارائه «تعاریف» مختصر در اینجا، تنها به سردرگمی غیرضروری می‌انجامد. با این حال، من برای آن دسته از خوانندگانی که پیشاپیش با واژگان اساسی آشنا نیستند یا درباره مفهومی خاص به کمک احتیاج دارند، فصولی را که در آنها تعابیر کلیدی لکانی توضیح داده شده ذکر می‌کنم:

• فصل اول: دیگری بزرگ، دال مهتر^۱، امر واقعی، فانتزی، ژویسانس^۲، ابره کوچک^۳.

• فصل دوم: تفاوت جنسی («استثنای برسازنده»ی مردانه و «ناهمه»ی زنانه)، سوژه، دیگری بزرگ (دوباره)، تشخیص‌های روان‌کاوانه (هیستری، وسواس، انحراف، روان‌پریشی^۳)، درمان روان‌کاوانه.

1. master signifier

2. jouissance

3. psychosis